

یان براون لی

ترجمہ: احمد قطنہ



پروفیسر کاہنہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

نظری اجمالی

بر حقوق معاہدات





شپو بشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



## • مقدمه

بخش عمده‌ای از اختلافات بین‌المللی با مسئله اعتبار قراردادهای و تفسیر آن ارتباط پیدا می‌کند و مفهوم عملی مناسبات دولتها در قالب عهدنامه‌ها تجسم می‌یابد. ارگانهای عظیم بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، مبانی حقوقی خود را در قراردادهای چندجانبه جستجو می‌کنند. کمیسیون حقوق بین‌الملل از بدو شروع به کار به قانون معاهدات توجهی خاص مبذول داشت و در سال ۱۹۶۶ پیش‌نویسی را در یک طرح هفتاد و پنج ماده‌ای برگزید.

این پیش‌نویس پایه و اساس مذاکرات وین را تشکیل داد که طی دو نشست در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹ کنوانسیون وین را در باب حقوق معاهدات شامل هشتاد و پنج ماده و یک ضمیمه به انجام آورد. عهدنامه

مذکور هنوز قوت اجرائی نیافته است و به تصویب سی و پنج کشور نیاز دارد تا لازم الاجرا شود! عهدنامه رویهم رفته در مقام توضیح مسائل مبهم حقوق عام ملل نیست و چنین مقصودی از آن مستفاد نمی‌شود. مقدمه عهدنامه تأیید می‌کند که مسائلی که در عهدنامه پیش بینی نشده و مقررات عهدنامه به آن نظم و نسقی نداده است، همچنان در شمول حکومت قواعد حقوق بین الملل عرفی باقی خواهد ماند. با وجود این، مواد متعددی از عهدنامه در اصل در مقام توضیح و تبیین حقوق کنونی است و موادی که چنین نیست اماره بر مقررات و قواعدی است که از حقوق عام ملل ناشی شده است. مقررات کنوانسیون وین اکنون به عنوان مأخذی عمده بحساب می‌آید؛ همچنانکه در ترافع شفاهی در محضر دادگاه بین المللی دادگستری<sup>۲</sup> در قضیه نامیبیا، دادگاه در رأی مشورتی خود چنین بیان عقیده می‌کند:

«قواعد پیش بینی شده در عهدنامه وین را در ارتباط با فسخ عهدنامه حاکم بر مناسبات به سبب نقض می‌توان از جهات متعددی، تدوین قواعد و مقرراتی عرفی در باب موضوع بحساب آورد».

عهدنامه وین در باب حقوق معاهدات بوسیله اکثریت قاطعی از شرکت کنندگان در کنفرانس پذیرفته شد و متضمن گد جامعی است در زمینه‌های اصلی حقوق معاهدات. معهدا قانون معاهدات با مسائل زیر سروکار ندارد:

الف. معاهدات بین کشورها و سازمانهای بین المللی و یا بین دو یا چند سازمان بین المللی.

ب. مسائل مربوط به تغییر و جانشینی حکومت.

ج. تأثیر جنگ بر معاهدات.

معاهده وین اثر قهرائی ندارد و عطف بماسبق نمی‌شود.

کمیسیون حقوق بین الملل در طرح موقتی مربوط به حقوق

معاهدات، عهدنامه را چنین تعریف می‌کند:

«هر توافق بین المللی مدون که در یک، دو یا چند سند مربوط بهم

گنجانده شده باشد و صرف نظر از عنوان خاص (معاهده، کنوانسیون،

پروتکل، پیمان نامه، منشور، قانون، سند، اعلامیه، توافقنامه، تبادل  
یادداشت، صورتخلافه مذاکرات مورد توافق، یادداشت توافق، قرار و  
مدار موقت و یا هر نام دیگر) که به آن داده شود، بین دو یا چند دولت و یا  
دیگر اشخاص حقوق بین الملل منعقد شده و حقوق بین الملل حاکم بر آن  
باشد».

کنوانسیون وین همانطوری که در طرح نهائی کمیسیون حقوق  
بین الملل مقرر شده بود، شامل معاهداتی است که بین دولتها منعقد گردد.  
به موجب ماده ۳ معاهده وین، این محدودیت تأثیری در اعتبار قانونی  
موافقتنامه های منعقد بین دولتها و سایر تابعان حقوق بین الملل و یا  
موافقتنامه های منعقد بین چنان تابعانی نخواهد داشت. شق الف بند ۱  
ماده ۲ عهدنامه، معاهده را اینطور تعریف می کند: موافقتنامه های بین المللی  
که به صورت کتبی بین کشورها منعقد شود و تابع حقوق بین الملل باشد؛  
خواه در یک سند، دو یا چند سند مربوط بهم تنظیم شود و تحت هر عنوان  
خاصی که باشد. این مقررات موضوع قراردادهائی را که بین دولتها و افراد  
یا شرکتهای منعقد می شود، در بر نمی گیرد. در دعوی شرکت سابق نفت  
انگلیس و ایران<sup>۳</sup> دادگاه بین المللی دادگستری این ادعای دولت انگلیس را  
که امتیازنامه نفت از مصادیق عهدنامه یا پیمان نامه مذکور در بیانیه دولت  
ایران دایره قبول صلاحیت اجباری دادگاه بین المللی برطبق اساسنامه آن  
دادگاه است، رد کرد. ماده ۲ کنوانسیون وین تصریح می کند که  
قراردادهائی که عهدنامه وین به آنها تسری دارد، تابع حقوق بین الملل است  
و براین اساس، ترتیبات مختلف تجاری از قبیل قراردادهای خرید و اجاره را  
که بین دولتها بعمل می آید و منحصرأ تابع یک یا چند قانون ملی و محلی  
است، از شمول عهدنامه مستثنی می کند. کمیسیون حقوق بین الملل در حال  
بررسی موضوع و مسئله قراردادهائی است که سازمانهای بین المللی منعقد  
نموده اند.

## • انعقاد معاهدات

۱. شکل و ترکیب معاهده: چگونگی مذاکره در باب معاهدات و رساندن آن به مرحله اجرا تابع قصد و رضای طرفهای معاهده است و اساساً نیازی به رعایت ترکیب و شکل خاصی ندارد؛ فی المثل یک توافق ممکن است جزء صورتجلسه یک کنفرانس ثبت گردد. در عمل، قالب و فرم معاهدات تا حدی تابع عرف و روش معمول است. بدین ترتیب، فرم معاهده برحسب اینکه توافق بین کشورها، سران کشورها، دولتها و یا وزرا و وزارتخانه بخصوصی باشد، فرق می‌کند. کنوانسیون وین منحصرأ به قراردادهائی که به صورت کتبی باشد، شمول دارد؛ ولی ماده ۳ کنوانسیون تأکید می‌کند که این محدودیت تأثیری در اعتبار قانونی توافقهائی که در قالب کتبی نیست، ندارد. بدیهی است بخشهای عمده‌ای از معاهده وین با توافقهائی شفاهی ارتباطی ندارد؛ معهذا این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که قسمتهای مهمی از قانون معاهدات — فی المثل آنچه که به بطلان و فسخ مربوط می‌شود — نسبت به قراردادهای شفاهی نیز قابل اعمال است.

۲. اختیارات تام و امضا: دوران سلاطین مستبد و کندی ارتباطات، این رویه را معمول کرد که به نماینده فرمانروا برای مذاکره و ایجاد تعهد برای آمر، اختیار تام داده شود. بنا بر معمول عصر ما جز در مواردی که قصد طرفهای معاهده غیر از این باشد، «اختیار تام» متضمن صلاحیت برای مذاکره و انعقاد و امضای معاهده است. در مورد قراردادهای منعقد شده بین دولتها از تعبیر «اختیار تام» به معنای اعتبارنامه‌ای که مؤید این اختیار باشد و بازبینی متقابل این اعتبارنامه بوسیله طرفین مذاکره کننده، تا حدی صرف نظر شده است. نتیجه موفقیت آمیز مذاکرات در خصوص یک

معاهده، قبول متنی است که مورد توافق قرار گرفته است. یکی از آثار امضای یک معاهده، تصدیق صحت آن معاهده است؛ ولی تصدیق متن یک معاهده به طرق دیگری، فی المثل گنجاندن آن در سند نهائی یک کنفرانس یا پاراف معاهده نیز میسر است. آثار حقوقی امضا در یک معاهده — غیر از اثر تصدیقی آن — از این قرار است:

در موردی که قدرت الزامی امضا موکول به تصویب پذیرش یا موافقت نهائی است، امضای معاهده اعلام قبولی بر التزام نسبت به آن تلقی نمی‌شود. معهذا امضای یک معاهده، دولت امضا کننده را در موقعیتی قرار می‌دهد تا تشریفات مربوط به تصویب، پذیرش یا موافقت را معمول و مرعی دارد و آن را متعهد می‌کند که با حُسن نیت از هر اقدامی که سبب بی نتیجه ماندن اهداف معاهده شود، خودداری نماید. هرگاه امضای معاهده منوط به تصویب، پذیرش یا موافقت بعدی نباشد، علاوه بر اینکه التزام به حُسن نیت بالا را بوجود می‌آورد، اعلام قبولی برای التزام به معاهده نیز تلقی می‌گردد. امضای یک معاهده، تعهدی برای تصویب نهائی ایجاد نمی‌کند. در دوره‌های اخیر در کلیه معاهدات مهم چند جانبه، امضا نقشی آنچنانی در پذیرفتن معاهده نداشته است. مثلاً متن یک معاهده ممکن است ابتدا به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد برسد و متعاقباً در اختیار کشورهای عضو بمنظور الحاق قرار گیرد.

۳. تصویب: تصویب یک معاهده شامل دو اقدام مشخص و متمایز تشریفاتی است: اول، عمل ارکان ذیصلاح که در انگلستان مقام سلطنت است که می‌توان آن را تصویب در مفهوم مقرر در قانون اساسی دانست؛ عمل دوم، یک اقدام مبتنی بر رویه و تشریفات بین المللی است که از طریق مبادله رسمی یا تودیع اسناد متضمن تصویب، معاهده را لازم الاجرا می‌سازد. تصویب در مفهوم دوم، اقدامی حائز اهمیت است که مفید اعلام قبولی برای التزام نسبت به معاهده است. معهذا در جایی که بتوان به قصد طرفین پی برد، همه چیز منوط به چنین قصدی است و رویه فعلی، مثالهای

متعددی از موافقتنامه‌های نیمه رسمی را نشان می‌دهد که نیاز به تصویب ندارد و بنا به قصد طرفین، بمحض امضا تعهدآور می‌شود. مسئله‌ای که اختلاف نظرهای بوجود آورده است مربوط به معدود معاهداتی می‌باشد که در متن آنها مقررات صریحی در باب تصویب پیش بینی نشده است. نظر کمیسیون حقوق بین الملل ابتدا چنین بود که معاهدات علی الاصول نیاز به تصویب دارند، و موارد استثنائی را مشخص کرد که طرز عمل غیر از این بود؛ فی المثل موردی که پیش بینی می‌شود که بمجرد امضا عهدنامه لازم الاجرا است. با این وجود، کمیسیون تا حدودی به علت مشکلات ناشی از اعمال این نظریه در مورد معاهدات ساده و مختصر، تغییر عقیده داد. ماده ۱۴ کنوانسیون وین مسئله را با توجه به قصد طرفین، تعدیل می‌کند.

۴. الحاق، پذیرش و موافقت: پیوستن به معاهده و یا اعلام موافقت با آن وقتی محقق می‌شود که کشور ثالثی که در امضای یک معاهده منعقد شده بین کشورهای دیگر شرکت نداشته است، رسماً مفاد آن عهدنامه را بپذیرد. الحاق به یک معاهده ممکن است قبل و یا بعد از اجرای آن تحقق یابد. شرایط الحاق و تشریفات آن بستگی به مقررات عهدنامه خواهد داشت. الحاق ممکن است به صورت اقدامی ساده و ابتدائی، تنها راه پیوستن به یک معاهده باشد؛ مثل معاهده‌ای که به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد می‌رسد و برای الحاق به کشورهای عضو پیشنهاد می‌شود. عرف کنونی واژه‌های «پذیرش» Acceptance و «موافقت» Approval را به عنوان بیان کننده اساس الحاق پذیرفته است؛ معهدات ترمینولوژی در این زمینه حالت ثابتی پیدا نکرده است و درجائی که گفته می‌شود معاهده مفتوح برای امضا به شرط «پذیرش» است، واژه «پذیرش» معادل یا «تصویب» Ratification می‌باشد.

۵. چگونگی اعلام قبولی برای التزام: امضا، تصویب، الحاق، پذیرش و موافقت، طرق منحصر بفرد اعلام قبولی برای التزام نسبت به معاهده نیست. برحسب توافق، طرق دیگری مثل مبادله اسناد تشکیل دهنده معاهده،



می‌تواند به عنوان اعلام قبولی برای التزام نسبت به معاهده تلقی شود.



### • حق امتناع (قبولی مشروط)

معاهده وین حق امتناع را چنین تعریف می‌کند: بیانیه‌ای یکجانبه تحت هر عنوان یا بهر شکل که کشوری هنگام امضا، تصویب و قبول یک عهدنامه یا الحاق به آن صادر می‌کند و بوسیله آن منظور خود را درخصوص عدم شمول یا تعدیل آثار قانونی بعضی از مفاد معاهده در مورد خود بیان می‌نماید. این تعریف، مسئله معتبر بودن حق امتناع را که بایستی اساس و مبنایش قرارداد باشد نه تصمیم یکجانبه، مسلم فرض می‌کند. در گذشته، قاعده پذیرفته شده در مورد کلیه معاهدات این بود که حق امتناع در صورتی اعتبار داشت که معاهده مربوطه آن را اجازه می‌داد و تمام طرفهای معاهده آن را قبول می‌کردند. براین اساس، حق امتناع، یک پیشنهاد متقابل را تشکیل می‌داد که نیاز به قبولی مجدد داشت و در غیر این صورت، دولتی که پیشنهاد متقابل را می‌کرد، طرف معاهده بحساب نمی‌آمد. این نظریه بر اصل تمامیت مطلق و تجزیه‌ناپذیری عهدنامه‌ها استوار است.

در دوره جامعه ملل (۱۹۲۰ - ۱۹۴۶) طرز عمل در مورد معاهدات چند جانبه نوعی ناهماهنگی را نشان می‌داد. دبیرخانه جامعه ملل و بعداً نیز دبیرکل سازمان ملل متحد به عنوان امانت دار معاهداتی که تحت نظر جامعه ملل منعقد شده بود، تابع اصل «تمامیت مطلق» معاهدات بودند. در مقابل، اعضای اتحادیه پان امریکن که بعداً به سازمان کشورهای امریکائی تغییر نام داد، یک سیستم قابل انعطاف را برگزید که به کشور صاحب حق امتناع اجازه می‌داد در برابر کشورهای که با موضوع حق امتناع مخالفتی ندارند، طرف معاهده محسوب شود. این سیستم که از سال ۱۹۳۲ اتخاذ شد، عمومیت معاهدات را به بهای کاهش تعهدات توسعه می‌بخشد. بدین ترتیب، کشوری

که حق امتناع را مطرح می‌سازد می‌تواند طرف یک معاهده بحساب آید؛ در حالیکه تنها در قبال دو یا سه کشور غیر معترض نسبت به حق امتناع — آنهم با استفاده از حق امتناعی وسیع — ملتزم و متعهد است.

متعاقب تصویب عهدنامه پیشگیری و مجازات کشتار دستجمعی وسیله مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۹۴۸ که مقرراتی در مورد حق امتناع در آن پیش بینی نشده بود، در زمینه پذیرش حق امتناع اختلاف عقیده بروز کرد. نظر مشورتی دادگاه بین‌المللی دادگستری در این مورد استعلام شد؛ دادگاه مذکور بر عدول کنوانسیون از روش معمول و مختصات ویژه آن و نیز قصد امضا کنندگان عهدنامه و نظر مجمع عمومی سازمان ملل دایر بر جهانی بودن میدان عمل کنوانسیون تأکید کرد. بنا بر تصمیم عمده دادگاه، کشوری که با استفاده از حق امتناع به معاهده‌ای پیوسته است که یک یا چند کشور از امضا کنندگان معاهده — ولی نه تمام کشورها — با آن مخالفت کرده‌اند، می‌تواند از طرفهای معاهده بحساب آید مشروط بر آنکه حق امتناع مزبور با موضوع و هدف معاهده سازگار باشد. در سال ۱۹۵۱ کمیسیون حقوق بین‌الملل، معیار و ملاک سازگاری حق امتناع با موضوع و هدف عهدنامه را به عنوان اینکه معیاری است که از حد مسائل ذهنی و استنباطی فراتر نمی‌رود، رد کرد و قاعده رضایت اکثریت را مرجح دانست. با وجود این، در سال ۱۹۵۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در رابطه با کنوانسیون مزبور و معاهدات آینده که تحت نظر آن سازمان منعقد می‌شود و دبیرکل امین اجرائی این معاهدات است، از دبیرکل خواست که طرز عمل خود را با رأی مشورتی دادگاه منطبق کرده و در سمت امین عمل نماید، بدون اینکه به مسئله اعتبار قانونی اسنادی که متضمن حق امتناع است، رسیدگی کرده باشد و این امر را به کشورها واگذارد تا زمانی که حق امتناع به اطلاع آنها می‌رسد، خود آثار حقوقی آن را استنتاج نمایند. دبیرخانه سازمان ملل در عمل، سیستم قابل انعطافی را برای معاهدات آتی برگزید و در سال ۱۹۵۹ مجمع عمومی آن سازمان، دستور سابق خود را مجدداً مورد تأیید قرار داد و آن را به کلیه معاهداتی که تحت نظر سازمان ملل منعقد

می‌شد، تسری داد مگر اینکه متن معاهده متضمن مقرراتی در جهت خلاف باشد. در سال ۱۹۶۲ کمیسیون حقوق بین الملل تصمیمی موافق «با نظریه سازگاری» اتخاذ نمود. کمیسیون چنین اظهار نظر کرد که افزایش بالقوه طرفهای یک معاهده، اعمال اصل اتفاق آرا را تا حدی غیرعملی ساخته است.

کنوانسیون وین طرح نهائی کمیسیون حقوق بین الملل را از هر جهت مدنظر قرار داد. ماده ۱۹ کنوانسیون به کشورها اختیار کامل می‌دهد که هنگام امضاء، تصویب، پذیرش، موافقت یا ملحق شدن به یک معاهده، امتناع خود را نسبت به پاره‌ای از مفاد آن اعلام نمایند، و متعاقباً سه مورد را مستثنی می‌کند: مورد اول و دوم شامل آن دسته از امتناعها است که صراحتاً ممنوع اعلام شده و یا با مفاد یک عهدنامه که منحصرأ حقوق امتناعی خاصی را پیش بینی کرده است، تطبیق نمی‌کند. دسته سوم از حقوق امتناعی غیرمجاز، مواردی است که در زمره دو مورد قبل نیست، بلکه با هدف و منظور معاهده مغایرت دارد.

ماده ۲۰ معاهده وین در خصوص قبول یا رد حق امتناعی سوای آنچه که مقررات معاهده صراحتاً آن را غیرمجاز دانسته است، چنین مقرر می‌دارد:

۱. وقتی که از تعداد محدود کشورهای مذاکره کننده و هدف و منظور معاهده معلوم شود که اطلاق بی کم و کاست معاهده بر تمام کشورهای مربوطه شرط ضروری قبول هریک از آنها برای التزام نسبت به معاهده است، حق امتناع، موافقت همه کشورهای ذیربط را لازم دارد.

۲. در موردی که معاهده سند تشکیل دهنده یک سازمان بین المللی است، موافقت ارگان ذیصلاح سازمان مذکور با حق امتناع ضروری است.

۳. در مواردی که مشمول بندهای فوق نباشد، جز اینکه معاهده به نحو دیگری پیش بینی نماید، به شکل زیر عمل خواهد شد:

الف. موافقت کشور دیگری از طرفهای معاهده با حق امتناع، کشوری را که از این حق استفاده می‌کند نسبت به کشور موافق مذکور، طرف

معاهده قرار می‌دهد.

ب. مخالفت با حق امتناع بوسیله یکی از کشورهای طرف معاهده، مانع اجرای معاهده بین کشور مخالفت کننده و کشور استفاده کننده از حق امتناع نخواهد بود مگر اینکه دولت مخالفت کننده قصد خلاف خود را صریحاً و قطعاً بیان کرده باشد.

ج. اقدامی که بیان کننده قبولی التزام یک کشور نسبت به معاهده و متضمن حق امتناع باشد، بمجرد اینکه حداقل یک کشور دیگر طرف معاهده، حق امتناع را بپذیرد، اثر قانونی خواهد داشت.

۴. از لحاظ بندهای ۱ و ۳ و جز در مواردی که به نحو دیگری مقرر شده باشد، حق امتناع از سوی یک کشور قبول شده محسوب می‌گردد هرگاه آن کشور در پایان مدت دوازده ماه پس از مطلع شدن از حق امتناع یا در زمان اعلام قبولی برای التزام، نسبت به معاهده (هر کدام که دیرتر باشد) مخالفتی ابراز نکرده باشد.

## ۴

### • لازم الاجرا شدن، تودیع و ثبت معاهده

مقررات معاهده، تاریخ و نحوه لازم الاجرا شدن معاهده را تعیین می‌کند. هنگامی که در معاهده زمان مشخصی برای لازم الاجرا شدن آن پیش بینی نشده باشد، چنین فرض می‌شود که قصد بر این بوده است که بمجرد اینکه کلیه کشورهای مذاکره کننده نسبت به معاهده قبول التزام نمایند، معاهده لازم الاجرا گردد.

پس از آنکه یک معاهده منعقد شد، اسناد معاهده که متضمن مدارک رسمی اعلام قبولی برای التزام نسبت به معاهده بوسیله تصویب، الحاق و غیره است و نیز بیانیه های قبولی مشروط و دیگر اظهاریه ها نزد امانتدار و حافظ اسناد عهدنامه که می‌تواند یک یا چند کشور و یا یک سازمان بین المللی باشد، سپرده می‌شود. امانتدار اسناد وظایف پراهمیتی

در ارتباط با مسائل شکلی و مطلع کردن کشورهای ذیربط، در خصوص تاریخ لازم الاجرا شدن معاهده به عهده دارد. دبیرخانه سازمان ملل متحد به عنوان امانتدار عهدنامه های چند جانبه، نقش مهمی ایفا می کند. ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد چنین مقرر می دارد:

۱. هر عهدنامه و قرارداد بین المللی که پس از لازم الاجرا شدن این منشور بوسیله یکی از اعضای ملل متحد منعقد گردد، باید هر چه زودتر در دبیرخانه ثبت و بوسیله دبیرخانه منتشر شود.

۲. هیچیک از طرفهای یک معاهده یا قرارداد بین المللی که برطبق مقررات بند اول این ماده به ثبت نرسیده باشد، نمی تواند در محضر ارگانهای سازمان ملل به آن عهدنامه یا قرارداد استناد کند.

غرض از ماده مذکور این است که دیپلماسی پشت پرده ترغیب نشود و در دسترس بودن قراردادها را تشویق نماید. مجموعه عهدنامه های منتشره سازمان ملل، قراردادهائی را که بین دولتهای غیر عضو این سازمان منعقد شده و در دبیرخانه ضبط و ثبت گردیده و نیز معاهداتی را که بوسیله کشورهای عضو به ثبت رسیده است، دربر می گیرد. دبیرخانه سازمان ملل، عهدنامه ها را برای ثبت می پذیرد بدون اینکه این ثبت، تأیید موضوع عهدنامه یا امضا کنندگان آن تلقی شود؛ هر چند در مواردی که مقررات ماده مذکور، مسئله ثبت عهدنامه را جزء وظایف دبیرخانه پیش بینی می کند، چنین نیست. در این موارد، دبیرخانه سازمان ملل خود مبتکر و پیشقدم اقداماتی است که به معاهداتی که سازمان ملل طرف آن معاهدات می باشد و عهدنامه های قیمومت و یا عهدنامه های چند جانبه ای که سازمان ملل متحد امانتدار آن است، تسری دارد. حدود عبارت «هر قرارداد بین المللی» تا کنون از جمیع جهات روشن نیست؛ ولی به نظر می رسد معنای عام و وسیعی داشته باشد بطوری که قراردادهای فتنی بین دولتها، بیانیتهای حاکی از قبول ماده اختیاری اساسنامه دادگاه بین المللی دادگستری، قراردادهای بین ارگانهای بین المللی و دولتها، قراردادهای بین خود ارگانها و تعهدات یکجانبه را که دارای خصیصه بین المللی است، دربر می گیرد.

بند ۲ ماده فوق‌الذکر، ضمانت اجرای عمل به الزام مندرج در بند ۱ است و ثبت معاهده شرطی نیست که سابقه‌ای جهت اعتبار اسناد عهدنامه مشمول ماده مذکور تلقی شود؛ اگر چه در رسیدگی‌های شفاهی در محضر ارگانهای سازمان ملل، به این نحو استدلال نمی‌توان تکیه کرد. در رابطه با مقرراتی مشابه در میثاق جامعه ملل، این نظربدین شکل بیان شده است که به یک قرارداد - اگر چه به ثبت نرسد - می‌توان استناد کرد مشروط بر آنکه به طرق مقتضی دیگر نسبت به انتشار آن اقدام شده باشد.



#### ● بطلان معاهدات

۱. قوانین و مقررات مملکتی: علمای حقوق، از دیدگاه بین‌المللی درباره محدودیتهایی که طبق قانون اساسی یک کشور در راه اختیار تنظیم معاهدات موجود است، اختلاف نظر دارند. در این مورد سه نظریه وجود دارد:

□ بنابر نظریه اول، محدودیتهای قانون اساسی، اعتبار معاهدات را در عرصه بین‌المللی تعیین می‌کند. انتقاد کنندگان این نظریه تأکید می‌کنند که نظریه مذکور، متضمن عدم اطمینان در راه انعقاد معاهدات است.

□ نظریه دوم تنها در این نکته با نظریه اول فرق دارد که محدودیتهای صریح قانون اساسی را از دیدگاه بین‌المللی، مؤثر در اعتبار معاهدات می‌داند.

□ بموجب نظریه سوم یک دولت طبق قواعد بین‌المللی در قبال تعهداتی که نماینده ذیصلاح و صاحب اختیارش پذیرفته است، بدون توجه به محدودیتهای قوانین داخلی، ملتزم و متعهد می‌باشد. مدافعان این نظریه، اعمال قاعده محدودیت را مقید به موردی می‌دانند که دولت مربوطه به عدم تطبیق عهدنامه با قوانین داخلی، علم و آگاهی دارد و یا تخلف از قوانین و

مقررات مملکتی، بین و آشکار است. کمیسیون حقوق بین الملل نظریه مذکور را که صلاحیت منعقد کننده عهدنامه در آن مفروض است و تخلف آشکار و بین را مستثنی می‌کند، در پیش نویس ماده ۴۳ در سال ۱۹۶۶ مورد تأیید قرار داد. بنا بر نظر کمیسیون، تصمیمات متخذ از سوی دیوانهای بین المللی و طرز عمل دولتها — هر چند هم قاطع و تعیین کننده نباشد — تا حدودی این راه حل را تأیید می‌کند.

کنفرانس وین پیش نویس مزبور را تأیید نمود و نتیجه به صورت ماده ۴۶ کنوانسیون وین درآمد. ماده مذکور چنین می‌گوید:

۱. یک دولت نمی‌تواند به این دلیل که اعلام قبولیش در التزام نسبت به یک معاهده برخلاف قوانین و مقررات داخلی در مورد اختیار انعقاد عهدنامه‌ها بوده است، این اعلام قبولی را نامعتبر بداند مگر آنکه این تخلف، بارز و آشکار بوده و به قاعده‌ای از حقوق داخلی که واجد اهمیتی اساسی است، مربوط باشد.

۲. یک تخلف وقتی بین و آشکار است که بر هر کشوری که با مسئله سروکار دارد و بر اساس عرف و با حسن نیت عمل می‌کند، به صورتی واقعی معلوم باشد.

۲. فقد صلاحیت نماینده: کنوانسیون وین مقرر می‌دارد: اگر اختیارات نماینده کشوری در زمینه اعلام موافقت دولت متبوعش در التزام نسبت به یک معاهده خاص، موقوف به محدودیتهای معینی شده باشد، نمی‌توان به عدم رعایت این محدودیتهای از طرف نماینده مذکور جهت بی اعتباری اعلام موافقت وی استناد کرد مگر اینکه این محدودیتهای قبلاً به اطلاع دیگر دولتهای طرف مذاکره رسیده باشد.

۳. فساد یا رشوه ستانی نماینده دولت: بنا بر تصمیم کمیسیون حقوق بین الملل، فساد نماینده دولت از مصادیق تقلب بحساب نیامده است و مقرراتی مقتضی با مورد در ماده ۵۰ معاهده وین دیده می‌شود.

۴. خطا: ماده ۴۸ معاهده وین دو بند عمده را به شرح زیر متضمن

است که به نظر می‌رسد ارائه مجددی از حقوق و مقررات مورد عمل باشد:

۱. یک دولت می‌تواند به خطا و اشتباه در معاهده‌ای به عنوان عدم اعتبار موافقتش در التزام نسبت به آن معاهده، استناد کند مشروط بر اینکه این اشتباه به واقعیت یا موقعیتی مربوط باشد که به نظر آن دولت در زمان انعقاد معاهده وجود داشته و مبنای اساسی اعلام موافقت او در التزام نسبت به معاهده بوده است.

۲. در صورتیکه دولت مزبور خود موجب بروز چنین خطائی شده باشد یا اوضاع و احوال به نحوی بوده که دولت را متوجه خطای احتمالی کرده باشد، مفاد بند یک مذکور نافذ نخواهد بود.

۵. تقلب: سوابق قضائی معدودی در مورد اثرات تقلب در معاهدات در دسترس است. به موجب کنوانسیون وین هرگاه دولتی بر اثر اقدامات متقلبانه دولت طرف مذاکره، به عقد معاهده‌ای ترغیب شده باشد می‌تواند به استناد تقلب طرف دیگر، موافقت خود را در التزام نسبت به معاهده نامعتبر اعلام کند. قلب حقایق به نحوی که باعث خطای عمده طرف معاهده شود در مقررات مربوط بخطا مورد بحث قرار گرفت.

۶. اجبار نماینده دولت: ماده ۵۱ معاهده وین مقرر می‌دارد: اعلام موافقت یک دولت در التزام نسبت به یک معاهده که در نتیجه اجبار نماینده آن دولت از طریق اجبار یا تهدید علیه آن نماینده صورت گرفته باشد، هیچگونه اعتبار قانونی نخواهد داشت. مفهوم اجبار یا تهدید بمنظور باجگیری، تهدید علیه خانواده نماینده دولت را نیز دربر می‌گیرد.

۷. اجبار دولت: کمیسیون حقوق بین‌الملل در پیش‌نویس سال ۱۹۶۳ معاهده وین به این مسئله توجه نمود که بند ۴ ماده دوم منشور ملل متحد همراه با بسط حقوق در دیگر زمینه‌ها این نظر را تأیید کرده است که التزام به قبول یک معاهده که علی‌رغم منشور ملل متحد در اثر اجبار دولت یا اعمال زور تحصیل شده باشد، فاقد اعتبار قانونی است. ماده ۵۲ قانون معاهدات نیز مؤید این مطلب است. اصلاحیه این ماده که هدفش قید هر



نوع فشار سیاسی یا اقتصادی در تعریف از اجبار بود، مسترد گردید. اعلامیه دالّ بر محکوم کردن این نوع فشارها در سند نهائی کنفرانس آورده شده است.

۸. تعارض با یکی از معیارهای قطعی حقوق بین الملل عمومی نیز از موارد بطلان معاهدات است.

۹. عهدنامه‌های نابرابر: دولتهای بلوک کمونیست از طریق نمایندگان خود در ارگانه‌های سازمان ملل متحد به این دکتترین حقوق بین الملل استناد می‌کنند که قراردادهائی که بر اساس برابری حاکمیت طرفین منعقد نشده باشد، باطل و بی اعتبار است، مانند عهدنامه‌ای که بین یک دولت مقتدر و دولت دیگری که تحت حمایت دولت اول است، منعقد می‌شود و در آن عهدنامه، دولت تحت حمایت امتیازاتی وسیع در زمینه‌های اقتصادی و یا تسهیلات نظامی به دولت حامی واگذار می‌کند؛ در حالیکه حقوقدانان غربی با دکتترین مذکور به این دلیل که بی اندازه مبهم است مخالفند. کشورهائی که تازه به استقلال رسیده‌اند اصل مزبور را کاملاً عادلانه می‌دانند و لذا اعتبار اصل، محدود و منحصر به نظر حقوقدانان کشورهای کمونیست نیست. قطع نظر از توافقه‌ها و عدم توافقه‌ها در خصوص محتوی و مفهوم اصل برابری، می‌توان از طریق قواعد حقوقی مربوط به صلاحیت طرفین، اجبار، تغییر اساسی اوضاع و احوال، اثر معیارهای قطعی حقوق بین الملل و نیز قاعده استقلال در اتخاذ تصمیم، حاکمیت اصل را بطور نسبی اعمال کرد.

• فسخ و تعلیق معاهدات

۱. اصل «تعهد الزام آور است» : *Pacta sunt servanda* : کنوانسیون وین شرایطی را در خصوص اعتبار و ادامه اجرای یک معاهده مقرر می‌دارد. شرایط مذکور را می‌توان بر اصل الزام آور بودن تعهدات که یکی از اصول عمومی حقوق بین‌الملل است، مبتنی دانست. به موجب این اصل، یک معاهده در حال اجرا برای طرفهای معاهده الزام آور است و باید با حسن نیت بدان عمل شود.

۲. جانشینی دولت: بوجود آمدن دولتی به جانشینی دولت دیگر — خواه شامل تمام یا جزئی از قلمرو و شخصیت حقوقی دولت سابق باشد — مؤثر در اعتبار قراردادها است. شرط بقای اعتبار معاهدات در رابطه با دولت لاحق، بستگی به عوامل متعددی دارد که از جمله شکل و موجبات جانشینی و نوع معاهده مورد نظر است. البته تغییراتی از این سنخ می‌تواند به عنوان تغییر اوضاع و احوال، فسخ معاهدات را صرف نظر از اینکه جانشینی دولت از چه نوع و طبقه‌ای است، همراه بیاورد.

۳. جنگ و مناقشات مسلحانه: روابط خصمانه باعث فسخ خود بخود معاهداتی که طرفین منازعه از امضا کنندگان آن هستند، نمی‌شود. بسیاری از معاهدات از جمله منشور ملل متحد بدین قصد منعقد شده‌اند که بروز جنگ تأثیری در لازم‌الرعیه بودن آنها نداشته باشد و هدف قراردادهائی از قبیل کنوانسیون ۱۹۴۹ ژنو خود، تنظیم قواعد سلوک در دوران جنگ است. معهدات دولتها در عمل بسیاری از معاهدات را در زمان جنگ حداقل به حال تعلیق درمی‌آورند و شرایط جنگ ممکن است به دلیل عدم امکان اجرای معاهده و یا تغییر اساسی اوضاع و احوال، به فسخ معاهده منجر شود. وضع حقوقی موضوع از بسیاری جهات روشن نیست؛ مثلاً نمی‌توان گفت که

غیرقانونی بودن توسل به قوه قهریه و یا تهدید به آن، تا چه حدّ موجب حقّ تعلیق یا فسخ یک معاهده است.

۴. اثر مقررات معاهده: شرایط فسخ یک معاهده ممکن است در متن معاهده مشخص شود؛ همانطور که یک معاهده دو جانبه ممکن است فسخ معاهده را از طریق اعلام لغو معاهده از سوی هریک از طرفین پیش بینی نماید. در مواردی که در متن معاهده شرایط فسخ درج نشده باشد، وجود حقّ اعلام لغوبه قصد طرفین بستگی دارد که از موضوع معاهده به این قصد می توان پی برد؛ ولی به موجب عهدنامه وین فرض بر این است که معاهده، قابل الغا یا انصراف نیست. بعضی از عهدنامه های مهمّ موجب قواعد و مقررات از جمله کنوانسیون ۱۹۵۸ درباره حقوق دریاها متضمّن ماده ای در زمینه اعلام لغو نیست. به نظر می رسد که معاهدات صلح نیز بطور یکجانبه قابل الغا نباشد.

۵. فسخ با رضایت طرفین: فسخ معاهده یا انصراف از آن ممکن است با موافقت تمام طرفهای معاهده عملی شود. اینگونه توافق می تواند تلویحاً از متن معاهده استنباط شود. یک معاهده بالاخص وقتی فسخ شده تلقی می شود که کلیّۀ طرفهای معاهده، عهدنامه مؤخری را منعقد نمایند که جانشین معاهده مزبور گردد و یا معاهده مؤخر، مفاداً با معاهده مقدّم معارض باشد. واژه «ترک» یا «موقوف داشتن» Desuetude که اصطلاحی استنادانه نیست، در اصل ناظر به قطع کاربرد یک معاهده و فسخ ضمنی آن با رضایت طرفهای معاهده است؛ معهدا می توان آن را به موردی جدا از بحث حاضر که یکی از طرفهای معاهده بطور یکجانبه از حقوق خود در یک معاهده صرف نظر می کند نیز تسری داد. علاوه بر این، یک معاهده قدیمی — صرف نظر از توافق طرفین — ممکن است به خودی خود خالی از محتوی شده و قابلیت عملی خود را از دست بدهد.

۶. نقض اساسی معاهده: این نظر که نقض اساسی یک معاهده از سوی یکی از طرفها، به طرف یا طرفهای دیگر حقّ می دهد که به استناد این

امر معاهده را فسخ و یا معلق نمایند، مقبولیت عام یافته است. تفویض این اختیار به طرف زیان دیده از نقض به عنوان ضمانت اجرائی برای رعایت حرمت معاهدات پذیرفته شده است؛ معهداً شرایطی که حق الغای یکجانبه معاهده را خاصه در معاهدات چند جانبه ایجاد می‌کند، در هاله‌ای از ابهام احاطه شده است. ماده ۶۰ عهدنامه وین با دقتی خاص و به شرح زیر به مسئله توجه کرده است:

۱. نقض مواد مهمی از یک معاهده دوجانبه وسیله یکی از طرفین، به طرف دیگر حق می‌دهد با استناد به نقض عهد، معاهده را فسخ کرده و یا آن را کلاً و یا جزئاً به حال تعلیق درآورد.

۲. نقض مواد مهمی از یک معاهده چند جانبه وسیله یکی از طرفهای معاهده، به طرفهای زیر حق می‌دهد که:

الف. متفقاً معاهده را کلاً یا جزئاً به حال تعلیق درآورند یا به یکی از دو صورت زیر آن را فسخ نمایند:

(۱) در روابط بین خود با دولت نقض کننده عهدنامه؛

(۲) در روابط بین کلیه طرفهای معاهده.

ب. طرفی که بالاخص از نقض معاهده متضرر شده است، حق دارد با استناد به نقض عهد در روابط میان خود و دولت نقض کننده، معاهده را کلاً یا بعضاً به حال تعلیق درآورد.

ج. هریک از طرفهای معاهده جز دولت نقض کننده حق دارد با استناد به نقض عهد، عملکرد معاهده را نسبت به خود کلاً یا جزئاً به حال تعلیق درآورد هرگاه معاهده نوعاً آنچنان باشد که نقض مواد مهمی از آن توسط یکی از طرفها، موضع هریک از طرفهای دیگر را از لحاظ ادامه ایفای تعهداتش در قبال معاهده اساساً دگرگون سازد.

۳. در این ماده منظور از نقض مواد مهم یک معاهده عبارت است از:

الف. رد معاهده علی رغم مقررات این کنوانسیون؛ یا

ب. تخلفی از ماده و شرطی از معاهده که از نظر اجرای هدف و موضوع معاهده حائز اهمیت است.

۴. بندهای مذکور در فوق به هیچیک از مقررات و قواعد مندرج در معاهده که در صورت نقض، قابل اعمال است، خللی وارد نخواهد

ساخت.

۵. بندهای ۱ تا ۳ این ماده شامل قواعد و مقررات مربوط به حفظ جان انسانها که در معاهدات بشر دوستانه گنجانده شده است، بویژه مقرراتی که هرگونه اقدامات تلافی جویانه علیه اشخاص مورد حمایت معاهدات مذکور را ممنوع می‌کند، نمی‌شود.

۷. عدم امکان اجرای معاهده در اثر وقایع ناگهانی: به موجب معاهده وین هریک از طرفهای معاهده می‌تواند به عدم امکان اجرای معاهده، برای فسخ آن استناد کند هرگاه این عدم امکان ناشی از فقدان یا انهدام همیشگی موضوعی باشد که برای اجرای معاهده لازم و ضروری است. فرورفتن یک جزیره در آب، خشک شدن یک رودخانه، انهدام یک خط آهن که همگی ممکن است ناشی از زمین لرزه یا حوادث دیگر باشد، از مواردی است که معاهده‌ها با آن مواجه شده‌اند.

۸. تغییر بنیادی اوضاع و احوال: اصول مربوط به تغییر بنیادی اوضاع و احوال در ماده ۶۲ معاهده وین چنین بیان شده است:

۱. فسخ یک معاهده و یا انصراف از آن به استناد اینکه شرایط موجود در زمان انعقاد معاهده بطور کامل دچار تغییر و تبدیلی شده که از سوی طرفهای معاهده قابل پیش بینی نبوده است، مجاز نیست مگر آنکه:  
الف. وجود آن شرایط مبنای اصلی موافقت طرفها در التزام نسبت به معاهده بوده است؛ و

ب. تأثیر این تغییر چنان است که حدود و دامنه تعهداتی را که همچنان باید به موجب مقررات معاهده انجام شود، دگرگون می‌سازد.

۲. تغییر اساسی اوضاع و احوال در جهت فسخ معاهدات و یا انصراف از آن، در موارد زیر قابل استناد نیست:

الف. اگر معاهده، مرزی را معین و مشخص کرده باشد.

ب. اگر طرفی که به تغییر بنیادی اوضاع و احوال استناد می‌کند، خود با نقض تعهداتی که به موجب معاهده بعهده دارد یا از راه نقض تعهدات بین المللی دیگری که در قبال هریک از طرفهای دیگر معاهده بعهده داشته است، موجب این تغییر بنیادی شده باشد.

۳. اگر به موجب بندهای فوق الذکر، یکی از طرفهای معاهده بتواند به تغییر بنیادی اوضاع و احوال در جهت فسخ معاهده یا انصراف از آن استناد کند، طرف مزبور می‌تواند برای تعلیق اجرای معاهده نیز به چنان تغییری تمسک جوید.

مثالی که در خصوص تغییر بنیادی اوضاع و احوال می‌توان آورد، موردی است که حکومت کشوری که طرف یک اتحاد نظامی - سیاسی متضمن تبادل اطلاعات نظامی و جاسوسی است، تغییر کند و حکومت جدید با اساس اتحاد موافق نباشد. اکثریت نویسندگان متأخر اصل «تغییر اوضاع و احوال» را که در این مقررات منعکس شده است می‌پذیرند. اصل مذکور دلالت ضمنی بر این موضوع دارد که الزامات ناشی از یک معاهده در صورت تغییر اوضاع و احوال، پایان می‌یابد. در حقوق بین‌الملل نیز همچون حقوق داخلی، این نظریه پذیرفته شده است که تغییراتی که قرارداد را موضوعاً عقیم نماید، جدا از عدم امکان واقعی اجرای قرارداد می‌تواند توجیهی برای فسخ آن باشد. برخی از حقوقدانان اصل مزبور را با بی‌میلی می‌نگرند و آن را خاصه با فقدان یک نظام قضائی اجباری، سرچشمه عمده بی‌ثباتی تعهدات می‌دانند. دیوان دائمی دادگستری در پرونده «مناطق آزاد» وجود این اصل را پذیرفت و در عین حال موضع خود را درباره میدان عمل و نحوه دقیق کاربرد آن محفوظ داشت.<sup>۴</sup>

طرز عمل دولتها و آرای محاکم داخلی، اصل مزبور را که بر سه نظریه حقوقی مبتنی است، تأیید می‌کند. به موجب نظریه اول، اصل مذکور بر دلالت ضمنی و فرضی عبارت معاهده متکی است؛ مأخذ و پایه‌ای که متضمن فرض و تصور است و در جائی که چنین نباشد، مشکل به صورت مسئله‌ای تفسیری باقی می‌ماند. نظریه دوم این است که عین عبارت قاعده مذکور با عملکردی قانونی وارد متن یک معاهده شود و عبارت «تغییر اوضاع و احوال» خود بخود عمل نماید. به موجب نظریه سوم که منعکس کننده حقوق معاصر است، اصل مزبور یک حکم عینی قانونی است که کاربرد آن منوط به تحقق نتایج خاصی است و در عین حال خود بخود باعث

فسخ معاهده نمی‌شود؛ بلکه یکی از طرفهای معاهده بایستی به اصل استناد کند.

کمیسیون حقوق بین‌الملل و کنوانسیون وین معاهداتی را که عملکرد اصل را محدود نماید، مستثنی می‌کنند تا از وضع آشکاری که تهدیدی است نسبت به صلح، دوری کرده باشند. دادگاه بین‌المللی دادگستری در رأی خود در مورد اختلاف ایسلند و انگلستان بر سر مسئله ماهیگیری، ماده ۶۲ کنوانسیون وین را به عنوان تبیین حقوق عرفی در خصوص فسخ معاهده در اثر تغییر بنیادی اوضاع و احوال پذیرفت؛ ولی چنین رأی داد که خطرهایی را که از نظر تکنیکهای جدید ماهیگیری متوجه منابع حیاتی ایسلند شده است، در ارتباط با بقایا عدم بقای ماده مربوط به قبول صلاحیت در یک معاهده دوجانبه، به عنوان تغییر بنیادی اوضاع و احوال تلقی نمی‌کند.<sup>۵</sup>

۹. معیارهای جدید: تعارض یک معاهده با معیارهای اساسی حقوق بین‌الملل عمومی (Jus cogens) سبب بطلان معاهده است؛ ولی هرگاه این معیارها بعد از انعقاد معاهده بوجود آمده باشند، اثر قهرقرائی نسبت به معاهدات سابق ندارند و به عبارت دیگر، عطف به ماسبق نمی‌شوند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



#### • قواعد عمومی بطلان، فسخ و تعلیق معاهدات

کاربرد نظام حقوقی معاهده وین در رابطه با بطلان، فسخ و تعلیق معاهدات، تابع قواعد عمومی خاصی است. اعتبار و ادامه عملکرد معاهدات و اعتبار قانونی موافقت دولتها در التزام نسبت به معاهده، امری است مفروض (ماده ۴۲ معاهده وین). در صورتیکه یکی از طرفهای معاهده مدعی بطلان معاهده باشد، باید به مواد معینی از معاهده وین استناد کند و بدین ترتیب، معاهدات فی نفسه باطل نمی‌شوند، بلکه قابل ابطالند. این

موارد عبارتند از: فقدان صلاحیت و اختیار براساس قوانین داخلی، محدودیتهای وارده بر اختیارات نماینده، اشتباه یا خطا، تقلب و فساد نماینده. به همین ترتیب، نقض مواد مهمتی از معاهده، عدم امکان اجرای معاهده و تغییر بنیادی اوضاع و احوال از مواردی هستند که در جهت فسخ یک معاهده می‌توان بدانها استناد کرد. از طرف دیگر اجبار یک دولت، از موارد بطلان معاهده می‌باشد و همچنین است تعارض با یکی از معیارهای موجود یا آتی منتج از حقوق بین‌الملل (Jus cogens) که بطلان یا فسخ معاهده را به همراه دارد. موافقت یا التزام نسبت به یک معاهده که در اثر اجبار نماینده یک دولت تحصیل شده باشد، هیچگونه اثر قانونی نخواهد داشت (ماده ۵۱ معاهده وین - بطلان). قواعد ناظر به تفکیک پذیری معاهدات (ماده ۴ معاهده وین) یعنی تفکیک موادی از معاهده که متأثر از موجبات بطلان و فسخ است، در موارد اجبار نماینده، اجبار دولت و یا تعارض معاهده با معیارهای قطعی حقوق بین‌الملل (Jus cogens) قابل اعمال نیست.



### ● عملکرد و آثار معاهدات

۱. توجیه موارد عدم اجرا یا تعلیق: موجبات فسخ و نیز شرایط اعتبار اساسی معاهدات در بخشهای قبل بیان شد. اینگونه موجبات و شرایط در هر حال مسائل مربوط به توجیه عدم انجام تعهدات و الزامات را نفی نمی‌کند؛ مسائلی که صرف نظر از اعتبار یا فسخ اساس تعهد، می‌تواند از خود معاهده ناشی شود. یک دولت آشکارا می‌تواند در رابطه با توجیه عدم انجام الزامات و یا تعلیق آن، مسئله ضرورت یا فرس ماژور - مثلاً اثر حوادث طبیعی یا تهاجم خارجی - را عنوان نماید. در همین ارتباط، دفاع مشروع نظامی از خویش در صورت بروز زد و خورد مسلحانه و ناآرامیهای داخلی، از موارد



توجیه عدم ایفای تعهد بوجهی خاص می‌باشد. عدم انجام یا ایفای تعهدات در مقام مقابله بمثل مشروع، مسائل بحث‌انگیز ناشی از حدود مقابله بمثل را بوجود می‌آورد. کنوانسیون وین در خصوص مسئولیت دولت در این باره هیچگونه پیش‌داوری نکرده است (ماده ۷۳ قانون معاهدات).

۲. تکالیف و حقوق کشورهای ثالث: اصل *Pacta terris nec*

*nocent nec prosunt* این قاعده کلی را بیان می‌کند که یک معاهده فقط شامل حال طرح‌های همان معاهده می‌باشد. پیش‌نویس نهائی کمیسیون حقوق بین‌الملل و کنوانسیون وین به این مسئله به عنوان قاعده عمومی اشاره می‌کنند که نتیجه‌ای از اصل رضایت و حاکمیت و استقلال کشورها است. ماده ۳۴ معاهده وین می‌گوید: یک معاهده، تعهدات و یا حقوقی برای یک کشور ثالث بدون موافقت آن کشور بوجود نمی‌آورد.

در اینکه آیا استثنائی نسبت به قاعده عمومی مزبور وجود دارد و در چنین صورتی وسعت این استثنا تا چه حد است، اختلاف نظر شدیدی وجود دارد. کمیسیون حقوق بین‌الملل اتفاق نظر داشت که یک معاهده به خودی خود برای کشورهایی که طرف معاهده نیستند، ایجاد تعهد نمی‌کند. کمیسیون این نظریه را که معاهدات موجب رژیم‌های حقوقی عینی — فی‌المثل غیرنظامی کردن یک منطقه از طریق بستن عهدنامه و یا تأسیس نظام حقوقی برای یک گذرگاه عمده آبی — در حقوق کنونی معاهدات، موقعیتی ممتاز دارند و استثنای بر اصل هستند، پذیرفت.

ماده ۳۵ کنوانسیون وین چنین مقرر می‌دارد: مقررات یک معاهده در صورتی برای یک کشور ثالث تعهدی بوجود می‌آورد که قصد امضا کنندگان معاهده از مقررات مزبور، ایجاد تعهد باشد و کشور ثالث، آن تعهد را صریحاً و کتباً بپذیرد. معهدا بر اصل مذکور در رابطه با تعهد کشور ثالث دو استثنا وارد است:

اول. قاعده‌ای در یک معاهده در صورتیکه بخشی از عرف بین‌المللی درآید، برای کشورهایی که معاهده را امضا نکرده‌اند هم الزام آور

است. کنوانسیون لاهه در ارتباط با جنگهای زمینی و محتملاً معاهدات بخصوصی که حاکم بر آبراههای بین المللی است، جزء اینگونه قواعد است.

دوم. مفاد یک معاهده ممکن است متضمن مجازاتهای قانونی علیه کشور مهاجمی باشد که حقوق بین الملل را نقض کرده است. کنوانسیون وین در مورد تعهداتی که برای یک کشور مهاجم در رابطه با یک معاهده و در نتیجه اقدامات متخذہ بر اساس منشور ملل متحد در ارتباط با تهاجم کشور مزبور ایجاد می شود، قائل به استثنا شده است.

موقعیت دقیق بند ۶ ماده ۲ منشور ملل متحد از لحاظ حقوقی شایان توجه است. ۶ به عقیده کلسن ۷ مفاد بند مذکور برای کشورهای غیر عضو سازمان ملل متحد وظایفی تعیین می کند و آنها را مشمول مجازاتهای می شناسد که به لحاظ ضمانت اجرای منشور، پیش بینی شده است. بفرض که قصد تنظیم کنندگان پیش نویس منشور ملل متحد چنین بوده باشد، مطابقت این بند با اصول کلی در صورتی است که اصول مندرج در ماده ۲ منشور ملل متحد را منبث از حقوق عام و یا عرفی بین الملل بدانیم.

اعطای حقوق به اشخاص ثالث و یا شرط به نفع ثالث (Stipulation pour autrui) مسئله ای است که اختلاف نظر درباره آن عمیق تر است. معاهداتی که در آنها مقرراتی به نفع یک کشور ثالث بخصوص و یا دیگر دولتها بطور کلی (بسته به مورد) در نظر گرفته می شود، کم نیستند، و این امر در معاهدات مربوط به آبراههای عمده نمودار است. مشکل، پاسخ به این مطلب است که حق اعطائی (اگر در اصل قائل به وجود حقی باشیم) چه موقع کامل و از سوی کشور ثالث قابل اعمال و اجرا است؟ نظری که منابع معتبر آن را پذیرفته اند بر این قاعده مبتنی است که کشور ثالث، تنها موقعی در این معنا و مفهوم از حق منتفع می شود که تصریحاً و یا تلویحاً موافقت خود را در جهت ایجاد حق ابراز نماید. به موجب نظریه دیگری که بعضی از اعضای کمیسیون حقوق بین الملل از آن جانبداری کرده اند، حقی که در نظر است به نفع کشوری ثالث ایجاد

شود، مشروط و منوط به قبول کشور مزبور نیست. رأی صادره از دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی در خصوص قضیه مناطق آزاد، به این نظریه تا حدی اعتبار و سندیت می‌دهد. در قضیه مذکور آنچه که کشور سوئیس ادعا می‌کرد، بطور خلاصه حق استفاده از مناطق آزاد در خاک فرانسه و به استناد معاهدات چند جزئی بود که سوئیس در آن نقشی نداشت ولی فرانسه از امضا کنندگان آن بود؛ در صورتی که این معاهدات در واقع بر قراردادهای ۱۸۱۵ و ۱۸۱۶ مبنی بود که سوئیس خود از امضا کنندگان این قراردادها بود. معهدا از گفته‌های دادگاه چنین پیدا است که دادگاه این اصل حقوقی را پذیرفته که ایجاد حقی به نفع کشور ثالث، موضوعی است که منحصرأ به قصد کشورهای اعطا کننده حق بستگی دارد.

کمیسیون حقوق بین‌الملل در گزارش نهائی خود چنین بیان عقیده کرده است که دو نظر مخالف در رابطه با موضوع یاد شده، در عمل اختلاف عمده‌ای ندارند. ماده ۳۶ کنوانسیون وین این ظن قوی را بوجود می‌آورد که موافقت کشور ثالث، لازمه ایجاد حق باشد. ماده مزبور چنین می‌گوید:

۱. از مفاد یک معاهده برای یک کشور ثالث در صورتی حقی بوجود می‌آید که طرفهای آن معاهده قصدشان از مفاد آن معاهده تفویض آن حق به کشور ثالث و یا گروهی از کشورها که کشور ثالث وابسته بدان است و یا همه کشورهای، باشد و کشور ثالث با این امر موافقت کند. مادامی که کشور ثالث مخالفتی نکرده است، موافق فرض می‌شود مگر اینکه معاهده به نحو دیگری پیش‌بینی کرده باشد.
۲. کشوری که به موجب مقررات بند ۱ فوق‌الذکر از حقی استفاده می‌کند بایستی شرایط مقرر در معاهده را در باب نحوه استفاده از حق مذکور و یا شرایطی را که بر اساس معاهده شکل گرفته است، رعایت نماید.

البته کشور ثالث می‌تواند صریحاً یا بطور ضمنی از طریق عدم استفاده از حق مزبور، وجود آن را انکار نماید. به موجب بند ۲ ماده ۳۷ از

حق تفویض شده به کشور ثالث نمی‌توان رجوع و تعدیل نمود هرگاه اقدام به چنین امری به موافقت کشور ثالث موکول شده باشد.

۳. معاهداتی که متضمن مقررات و مواد معارض با معاهدات دیگر است: چگونگی عمل به معاهدات مختلف در روابط بین همان امضا کنندگان، در مواردی که معاهدات مزبور مقررات مشترکی دارند، اصولاً موضوعی تفسیری است که به کمک نظرات حقوقی انجام می‌گیرد؛ مثلاً می‌توان گفت وقتی که دو معاهده موضوعاً یکسان باشند، معاهده لاحق وارد بر معاهده سابق است.

ممکن است در متن معاهده‌ای صریحاً مقرر شود که معاهده مزبور بر معاهدات مؤخر معارض، حاکم باشد؛ مثل مورد مذکور در ماده ۱۰۳ منشور ملل متحد.<sup>۸</sup> علاوه بر این روشن است که مقررات یک معاهده در موردی که بیان کننده یکی از معیارهای حقوق عام ملل باشد، بر دیگر معاهدات تفوق خواهد داشت و به عبارت دیگر، ناسخ آنها خواهد بود.

## ۹

### • اصلاح و جرح و تعدیل معاهدات

اصلاح معاهده به توافق طرفهای معاهده که در اصل موضوعی سیاسی است، بستگی دارد. نحوه اصلاح معاهدات به عنوان مسئله‌ای بس مهم در بهبود صلح آمیز روابط بین المللی مورد توجه خاص حقوقدانان است. در بسیاری از معاهدات و از جمله منشور ملل متحد (مواد ۱۰۸ و ۱۰۹) روش اصلاح معاهده پیش بینی شده است. سازمانهای بین المللی در اساسنامه‌ها و قواعد خود برای اصلاح معاهدات، روشهایی ابداع کرده‌اند که در برخی موارد سفسطه آمیز است. ماده ۱۹ میثاق جامعه ملل و ماده ۱۴ منشور سازمان ملل متحد با صراحتی کمتر قواعدی را برای تغییر مسالمت آمیز، به عنوان بخشی از طرح جلوگیری از به خطر افتادن صلح

پیش بینی می‌کنند.

یک معاهده قطع نظر از اصلاح، ممکن است مورد جرح و تعدیل قرار گیرد و قتیکه برخی از امضا کنندگان معاهده موافقت کنند که در نحوه اجرای معاهده فقط فیما بین خود جرح و تعدیل بوجود آورند.

جرح و تعدیل یک معاهده همچنین ممکن است از انعقاد معاهده‌ای مؤخر و یا بروز معیارهای جدید و قطعی در حقوق بین الملل منتج شود. کمیسیون حقوق بین الملل در پیش نویس نهائی حقوق معاهدات مقرر داشت که نحوه عمل مؤخر امضا کنندگان معاهده می‌تواند نمایانگر موافقت عملی آنها با جرح و تعدیل معاهده باشد.

این ماده از طرف کنفرانس وین به این دلیل که متضمن بی‌ثباتی معاهدات است، رد شد. وصول به چنین نتیجه‌ای رضایت بخش نیست. اولاً، ماده ۳۹ کنوانسیون وین مقرر می‌دارد که یک معاهده را می‌توان با توافق و بدون اینکه نیازی به اعلام رسمی این امر باشد، جرح و تعدیل کرد؛ ثانیاً، طرز عمل مستمر طرفهای معاهده می‌تواند دلیل قانع کننده‌ای بر رضایت مشترک آنها برای تغییر باشد؛ ثالثاً، جرح و تعدیلی از این دست، مسئله‌ای است که عملاً مصداق پیدا می‌کند و گنجانیدن عملی مناطق ماهیگیری به عنوان مناطق مجاور از لحاظ مقررات معاهده ژنودر ارتباط با دریای سرزمینی، گواه بر این امر است. جریان تفسیر معاهده از طریق طرز عمل مؤخر (موضوع بند ششم از بخش دهم ذیل) قانوناً جدا و متمایز از جرح و تعدیل است؛ اگر چه این وجه تمایز، مسئله‌ای تا حدی باریک و ظریف می‌باشد.



## • تفسیر معاهدات

۱. صلاحیت از نظر تفسیر: این مسئله روشن است که طرفهای یک معاهده صلاحیت تفسیر آن را دارند؛ ولی این امر موکول به رعایت دیگر

قواعد حقوقی است. می‌توان در متن معاهده، صلاحیت تفسیر را به دادگاهی که به همین منظور تشکیل می‌شود و یا دادگاه بین‌المللی دادگستری، تفویض کرد. تفسیر منشور ملل متحد بوسیله ارگانهای سازمان ملل که می‌توانند نظر مشورتی دادگاه بین‌المللی دادگستری را استعلام کنند، بعمل می‌آید.

۲. موقعیت قواعد مربوط به تفسیر: حقوقدانان بطور کلی در جهت تنظیم قواعد مربوط به تفسیر، از آنجائی که این قواعد ممکن است به جای کمک به مسئله مانعی بر سر راه آن بوجود آورد، برخوردی محتاطانه دارند. بسیاری از قواعد و اصول پیشنهادی، کلی، استفهام‌آمیز و ضد و نقیض است. از نظر تفسیر قانونی، انتخاب قاعده‌ای — فی المثل تفسیر سودمند یا تفسیر مضیق — در موردی بخصوص ممکن است در وهله اول انتخابی در جهت معنا و مفهوم باشد تا راهگشائی برای تفسیر. کمیسیون حقوق بین‌الملل، دستاورد خویش را منحصر به این کرد که چند اصل بالنسبه کلی را که به نظر می‌رسد از قواعد عمومی تفسیر معاهدات است، مجزا سازد.

۳. متن معاهده و نیت امضا کنندگان: کمیسیون و نیز مؤسسه حقوق بین‌الملل بر این نظرند که مسئله مهم، قصد طرفهای معاهده می‌باشد به نحوی که در متن بیان شده است، که خود به بهترین وجه قصد مشترک و نهائی امضا کنندگان را آشکار می‌سازد. نظریه دیگر به قصد طرفهای معاهده به عنوان اساس مستقل تفسیر می‌نگرد. رویه قضائی دادگاه بین‌المللی دادگستری که مبنای قواعد مربوط در معاهده وین می‌باشد نیز نظریه تفسیر عبارتی معاهده را تأیید می‌کند.

ماده ۳۱ معاهده وین در زمینه قاعده کلی تفسیر، چنین مقرر می‌دارد:

۱. یک معاهده باید با حسن نیت و طبق معنای متداول آن که از عبارات و اصطلاحات معاهده در سیاق عبارت استنباط می‌شود و نیز هدف و منظور معاهده، تفسیر شود.

۲. از نظر تفسیر یک معاهده سیاق عبارت علاوه بر متن، شامل مقدمه و ضمایم آن عبارت است از:

الف. هر توافق راجع به معاهده که بین کلیه طرفهای معاهده در رابطه با انعقاد معاهده بعمل آمده باشد.

ب. هرگونه سندی که در ارتباط با انعقاد معاهده بوسیله یک یا چند طرف معاهده تنظیم گردیده و از طرف سایر امضا کنندگان معاهده به عنوان یک سند مربوط به معاهده قبول شده باشد.

۳. موارد زیر علاوه بر سیاق عبارت باید در نظر گرفته شود:

الف. هرگونه توافق بعدی میان امضا کنندگان معاهده در مورد تفسیر یا اطلاق مفاد معاهده.

ب. هرگونه روش بعدی در اطلاق معاهده که به منزله توافق امضا کنندگان معاهده در خصوص تفسیر آن باشد.

ج. هر قاعده ذریبطی از حقوق بین الملل که در روابط بین طرفهای معاهده قابل اعمال باشد.

د. به یک اصطلاح بایستی معنای خاص داده شود چنانچه معلوم شود که طرفهای معاهده چنین قصدی داشته اند.

وسائل تکمیلی تفسیر در ماده ۳۲ معاهده بدین شرح آورده شده

است:

از وسائل تکمیلی تفسیر شامل کارهای مقدماتی معاهده و اوضاع و احوال زمان انعقاد آن می توان بمنظور تأیید معنای ناشی از کاربرد ماده ۳۱ و یاد جهت دستیابی به معنا در مواردی که تفسیر معاهده بر اساس ماده ۳۱:

الف. معنای گنگ و نامفهوم به دست می دهد؛ یا

ب. منجر به نتیجه ای می شود که آشکارا غیر موجه و نامعقول است،

استفاده کرد.

این سیستم متضمن سلسله اصول و قواعد مختصر در باب تفسیر، با پیش نویس نهائی کمیسیون حقوق بین الملل کاملاً تطبیق می کند. در کنفرانس وین، ایالات متحده امریکا پیشنهادی اصلاحی مطرح کرد با این هدف که درجه بندی منابع تفسیر را با ترکیب مواد ۳۱ و ۳۲ از میان بردارد و

بدین ترتیب، میدان عمل کارهای مقدماتی و اوضاع و احوال انعقاد معاهده را توسعه دهد. این پیشنهاد با استقبال چندانی روبرو نشد. کمیسیون در نظریه خود تأکید کرد که در کاربرد وسائل تفسیر مندرج در ماده ۳۱ بایستی عملکردی مرکب به صورتی مفرد در نظر گرفته شود؛ از اینرو سرفصلی مفرد *General rule* در مورد آن بکار رفته است. عناصر مختلف موجود در هر قضیه مفروض، اثر متقابل خاص خود را خواهد داشت. کمیسیون اظهار نظر کرد که هر دو ماده باید به شکلی پیوسته عمل کنند، نه بگونه‌ای که بین وسائل تکمیلی تفسیر و سایر وسائل وجه افتراقی بوجود آورند. در عین حال تدوین این دو ماده به صورتی جدا از هم از این نظر قابل توجیه است که ارکان تفسیر مذکور در ماده ۳۱ کلاً مربوط به موافقت طرفهای معاهده است که به نحوی معتبر در متن به آن تصریح شده باشد. سوابق مقدماتی مربوط به معاهده مندرج در ماده ۳۲ هر چند که گاهی نحوه توافقیهای مندرج در متن را روشن می‌سازد، ولی از چنان صفت ممیزه‌ای برخوردار نیست.

۴. تفسیر عبارتی: معنای طبیعی و معنای عادی: اصل اول مندرج در ماده ۳۱ معاهده وین می‌گوید که یک معاهده باید با حسن نیت و طبق معنای معمولی که از کلمات و اصطلاحات معاهده استنباط می‌شود، مورد تفسیر قرار گیرد. دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی در رأی مشورتی خود در مورد عملیات پستی لهستان در دانتزیگ<sup>۱</sup> چنین نظر داد که خدمات پستی که لهستان بر اساس عهدنامه، حق تأسیس آن را در دانتزیگ داشت، محدود به عملیات در درون محدوده ساختمانها و ادارات پست نیست؛ زیرا اصطلاح «عملیات پستی» *Postal Service* را باید در معنای عادی و متداول آن تفسیر کرد به نحوی که وظایف عادی و طبیعی در رابطه با عملیات پستی را نیز شامل شود. یکی از نتایج حاصل از قاعده «معنای عادی»، اصل تمامیت است؛ به این بیان که معنا باید، هم از بافت کلی معاهده و هم از لحاظ هدف و منظور معاهده به دست آید. دیگر نتیجه حاصله از قاعده معنای عادی و معمولی، اصل همزمانی است. کلام معاهده



بایستی برحسب قواعد حقوق بین الملل عمومی که در زمان انعقاد معاهده معتبر بوده است و نیز برحسب معنای معاصر کلمات و اصطلاحات، تفسیر شود. اصل معنای معمولی امری است مفروض و معنای دیگری بجز معنای عادی و معمولی، قابل احراز و اثبات است؛ ولی با اثبات معنای خاص به عهده مدعی است. فرضیه‌های منطقی دیگری نیز در این باره وجود دارد؛ فی المثل کلمات کلی و عام مابعد و احتمالاً ماقبل کلمات و عبارات خاص، محدود به همان دسته و طبقه‌ای است که کلمات خاص معنی می‌دهد. (دکترین همان دسته و طبقه: *the ejusdem generis doctorin* و قاعده تصریح به یک مورد، موارد دیگر را مستثنی می‌سازد: *expressio unius est exclusio alterius*).

۵. سیاق عبارت: سیاق عبارت از نظر تفسیر علاوه بر معاهده مشتمل بر مقدمه و ضمایم آن، هرگونه توافقنامه و یا سند مربوط به معاهده است که در ارتباط با انعقاد آن تنظیم شده باشد.

۶. طرز عمل مؤخر: امضا کنندگان معاهده می‌توانند در مورد نحوه تفسیر، توافقنامه تنظیم نمایند، و نیز چنین استنباط می‌شود که به طرز عمل مؤخر طرفهای معاهده در مورد اطلاق معاهده که به منزله تفاهم همه آنها در مورد تفسیر آن است، می‌توان تکیه کرد. طرز عمل مؤخر انفرادی طرفهای معاهده نیز تا حدی از نظر تفسیر، ارزش اثباتی دارد.

۷. رویه و طرز عمل سازمانها و ارگانهای بین المللی: دادگاه بین المللی دادگستری در تعدادی از آرای مشورتی خود در جهت اتخاذ تصمیم نسبت به مسائل پیش از حد بحث انگیز در خصوص تفسیر، به طرز عمل مؤخر ارگانها بکرات استناد کرده است.<sup>۱۱</sup> در اینجا دو نکته قابل بحث است: اول آنکه اساساً اعضائی که اکثریت را دارند، الزامی نسبت به قبول طرز عمل مؤخر به عنوان محکی برای تفسیر ندارند؛ دوم، طرز عمل و رویه ارگانهای سیاسی، منبعت از اصول مبتنی بر دیپلماسی و فرصت طلبی است، و آنچه

باید بسته به موارد اصولیش به آن توجه شود، استدلالی است که در ورای این طرز عمل وجود دارد که وجاهت قانونی آن را - اگر چنین وجاهتی باشد - آشکار می‌سازد.

۸. سابقه مربوط به تهیه معاهده: هنگامی که تفسیر عبارتی براساس قواعد پیش گفته، معنایی گنگ و نامفهوم را به دست دهد و یا منجر به نتیجه ای شود که آشکارا نامربوط و غیرمنطقی است، از دیگر وسائل تفسیر شامل سابقه مربوط به تهیه عهدنامه و اوضاع و احوال زمان انعقاد آن می‌توان استفاده کرد. علاوه براین، برای تأیید و تصدیق معنایی که تفسیر تحت اللفظی یا عبارتی به دست می‌دهد، می‌توان به چنین روشی متوسل شد. بطور کلی دادگاه بین‌المللی دادگستری و پیش از آن دادگاه دائمی دادگستری در مواردی که متن معاهده از صراحتی کافی برخوردار بوده است، از توسل به سابقه مربوط به تهیه عهدنامه به عنوان وسیله تفسیر، خودداری کرده‌اند. در پاره‌ای موارد، دادگاه از سابقه مربوط به تهیه یک معاهده بمنظور تأیید موافقتی که خارج از چهارچوب معاهده به دست آمده استفاده کرده است. استفاده از سابقه مربوط به تهیه معاهده به عنوان وسیله ای کمکی در جهت تفسیر، امری اختیاری است؛ زیرا کاربُرْد آن ممکن است از معنایی که از تفسیر عبارتی حاصل می‌شود بکاهد و بالاخص در معاهدات چند جانبه، صورتجلسه کنفرانسها، پیش‌نویسهای معاهده و اوراقی از این قبیل چه بسا مغشوش و غیرقطعی باشد. کمیسیون حقوق بین‌الملل چنین بیان عقیده کرده است که کشورهایی که به یک معاهده ملحق می‌شوند بدون اینکه در مذاکرات مقدماتی مربوط به طرح آن شرکت کرده باشند، نمی‌توانند از پذیرش سوابق مربوط به تهیه عهدنامه که قبل از الحاق قادر به بررسی آن بوده‌اند، سر باز زنند.

۹. تفسیر مضیق: دادگاه دائمی دادگستری بین‌المللی در برخی موارد این اصل را پذیرفت که موادی از عهدنامه‌ها که متضمن تحدیدی بر

حاکمیت دولتها است، بایستی به نحوی مضیق تفسیر شود. این اصل به عنوان یک قاعده کلی در جهت تفسیر، سؤال برانگیز است و نباید معنایی را که حاصل تفسیر عبارتی است، تحت الشعاع قرار دهد. در سالهای اخیر دیوانهای بین المللی به اصل مذکور میدان عمل کمتری داده اند؛ معهذا در مواردی که موضوع با مسائل مربوط به حقوق و اختیارات درون مرزی مربوط می شود، اصل مزبور قابل اطلاق است. در چنین مواردی قاعده یاد شده نه به عنوان وسائل کمکی تفسیر، بلکه به صورت قاعده ای مستقل عمل می کند. این اصل در معاهده وین در باب قانون معاهدات مکان و موقعیتی پیدا نکرده است.

۱۰. تفسیر سودمند یا معتبر: قاعده تفسیر سودمند که اغلب مورد استناد قرار می گیرد، دچار همان نقائص اساسی مربوط به تفسیر مضیق است. کمیسیون حقوق بین الملل، اصل تفسیر سودمند را به شکل فرمولی خاص و جداگانه اعلام نکرد؛ زیرا این اصل در جائی که از قواعد تفسیر با حسن نیت و طبق معنای متداول متن بحث می شود، بقدر کافی منعکس گردیده است. دادگاه بین المللی داد گستری رویهم رفته اصل مذکور را تابع تفسیر عبارتی قرار داده است. در قضیه عهدنامه های صلح، دادگاه این مسئله را روشن کرد و با خودداری از رفع نقیصه در مکانیزم حل و فصل اختلافات که با استناد و مراجعه به خود متن معاهدات مقدور نبود، از تجدید نظر در معاهدات اجتناب ورزید.<sup>۱۲</sup> *رساله جامع علوم انسانی*

۱۱. تفسیر براساس هدف و غایت معاهده: کمیسیون حقوق بین الملل و کنوانسیون وین با تفسیر تحت اللفظی یا عبارتی معاهده، برخوردی محتاطانه داشته و استفاده از وسائل تکمیلی تفسیر را در مواردی که این تفسیر به نتیجه ای منجر شود که از لحاظ منظور و هدف معاهده بی معنی و نامعقول باشد، تجویز کرده اند. روش دیگری که تا اندازه ای از این قاعده متمایز است، تکیه هر چه بیشتر بر هدف و منظور معاهده در جهت تفسیر می باشد که برطبق آن، یک دادگاه ابتدا درباره هدف و منظور معاهده اظهار نظر

می‌کند و سپس ابهام در معنا را با چنان تعبیری که اهداف معاهده در نظر دارد، حلّ می‌نماید. این روش ممکن است متضمّن کاربرد قضائی اهداف معاهده به نحوی باشد که در حقیقت مورد نظر امضا کنندگان معاهده نبوده است. در عین حال، تفسیر لفظی در عمل، انتخاب معنای مقدّر را به اختیار تصمیم گیرنده می‌گذارد و در استفاده از چنین روشی، نمی‌توان ملاحظات سیاسی را نادیده گرفت. موارد زیادی از تفسیر، فاقد بررسیهای فنی باریک بینانه است. رأی مشورتی دادگاه بین‌المللی دادگستری در ارتباط با اختیارات ارگانهای سازمان ملل متحد، اصل کارائی سازمانی را پذیرفته است و به نحوی موسّع، دلالت بر وجود اختیاراتی می‌کند که به نظر دادگاه با اهداف منشور ملل متحد سازگاری دارد. این تمایل دادگاه در رأی مربوط به هزینه‌ها به اوج خود رسید.<sup>۱۳</sup>

تفسیر بر اساس منظور و هدف معاهده، متضمّن مضارّ متعدّدی است؛ معهدا به نظر می‌رسد که در یک ارگان کوچک تخصصی بین‌المللی با معیارهای فوق‌ملّی و رویه‌های سودمند در جهت اصلاح معاهدات و قواعد و مقررات تشکیل دهنده حقوق بین‌الملل، اینگونه روش تفسیری که موجد قانون ملهم از رویه قضائی است، نقش سازنده‌ای داشته باشد. با این وجود، دادگاه جامعه اروپائی توجه زیادی به این روش تفسیری نکرده است و چنین به نظر می‌رسد که ظرافت و دقتی که ساخت عهدنامه جامعه اروپا همراه با معیارهای فوق‌ملّی متضمّن آن است، ضرورتاً ایجاب می‌کند که بطور کلی از تفسیر عبارتی و تا حدّی محافظه کارانه متن استفاده شود. در هر حال دادگاه جامعه اروپائی از نظر مختصّات مخصوص به خود بیشترین «انجمن» است تا یک دادگاه بین‌المللی، و برحسب وظایفش، معادل یک محکمه اداری است که اصول و قواعدی را که منعکس کننده مفاهیم حقوق اداری سیستمهای حقوقی در درون جامعه است، بکار می‌برد.

برخی از صاحب‌نظران برجسته علم حقوق از طبقه‌بندی معاهدات جانب‌داری کرده و سبب بسط آن شده‌اند. لرد مک نایر مدتها قبل نقشهای گوناگونی را که یک معاهده ایفا می‌کند و لزوم رهایی از قید این طرز تفکر سنتی که معاهدات را بر مبنای مقرراتی یکنواخت طبقه‌بندی می‌نماید، گوشزد کرد. به نظر وی برخی از معاهدات که متضمن واگذاری اراضی و حقوق مربوط به آن است، به عقد صلح در حقوق خصوصی شبیه است. معاهداتی که مستلزم دادوستد بین معدودی کشورها باشد، حالت قراردادی دارد؛ در حالیکه عهدنامه‌های چند جانبه نظیر معاهدات وین در مورد حقوق جنگ که یکدسته قواعد را بوجود می‌آورد، و یا نهادی مثل اتحادیه حافظ حقوق مؤلفان و مصنفان، بوجود آورنده قانون است. بعلاوه معاهده‌ای که سازمانی را ایجاد می‌کند، شبیه اساسنامه یک شرکت است. در نظر داشتن کیفیات بسیار خاص قسمتهائی از زمینه بسیار وسیعی که حقوق معاهدات در آن کاربرد دارد، مفید خواهد بود و امید به توسعه قواعد خاص را تقویت خواهد کرد. از این رو است که مفاد و مفهوم جنگ بین طرفهای یک معاهده بر اساس نوع معاهده فرق می‌کند. بهر حال لرد مک نایر و دیگران متمایل به جانب‌داری از این نظریه‌اند که نوع معاهده تأثیری نسبتاً کلی بر قواعد و اصول قابل اجرا را موجب می‌شود. بدین ترتیب گفته شده است که نقش یک معاهده در جهت ایجاد قواعد و مقررات این است که: (۱) توسل به سوابق مربوط به تهیة معاهده را به عنوان وسائل تکمیلی تفسیر رد کند؛ (۲) از این مسئله که یکی از طرفهای معاهده، دیگر طرفها را به عنوان دولت یا حکومت بشناسد احتراز کند؛ (۳) و اصل «تغییر اساسی اوضاع و احوال» را غیر عملی اعلام نماید. از بین دیگر حقوقدانان، بالاخص لرد مک نایر، سر جرال د فیتز موریس و سر همفری والدوک برخی از معاهدات را به عنوان موجد

نظامهای حقوقی عینی بحساب می‌آورند؛ معاهداتی که برای کشورهای ثالث حقوق و تعهداتی ایجاد می‌کند.

مثالهایی که آورده می‌شود شامل معاهداتی است که رژیمهای حاکم بر آبراههای بین‌المللی و خلع سلاح را بوجود آورده و یا معاهداتی که ایجاد کننده ارگانها است. کمیسیون حقوق بین‌الملل عامداً و بجا و بمورد از طبقه‌بندی معاهدات به میزانی وسیع احتراز جسته و نظریه نظام حقوقی عینی یا موضوعی را در ارتباط با اثر معاهدات نسبت به غیر امضا کننده معاهده رد کرده است. کمیسیون مزبور همچنین قواعد خاص را در چند مورد پذیرفته، ولی دقیقاً به نظر می‌رسد که در برخوردش با این مسئله، طریق مشاهده و تجربه را در پیش گرفته است.

در تنظیم قواعد کلی تفسیر، کمیسیون ضروری ندیده است که بین معاهدات واضح حقوق و مقررات و سایر معاهدات فرق بگذارد. پیش‌نویسهای کمیسیون و معاهده وین، حقوق معاهدات را در اساس به عنوان پیمان و مصالحه می‌نگرد. دلیل این امر این است که امروزه حقوقدانان کمتر متمایل به قبول نوشته‌های مبتنی بر نظریه تفکیک بین معاهدات قراردادی Vertrag و عهدنامه‌های قانونی Vereinbarung هستند، که دسته دوم شامل معاهدات چند جانبه‌ای است که قواعد رفتاری از این پس را تنظیم می‌کند و چهارچوب یک سیاست کلی را بنا می‌نهد. بنابراین غرض از تبیین مورد نظر، اختلافی است که بین یک عهدنامه قراردادی، سیاسی و مبتنی بر هدف شخصی، و یک سند قانونی فراهم شده از طرف یک کنفرانس جامع بین‌المللی وجود دارد. ولی این اختلاف و وجه تمایز، چندان مشخص نیست؛ مثلاً می‌دانیم در ورای کوششهایی که در جهت تدوین قواعد و مقررات بین‌المللی بعمل می‌آید، مسائل سیاسی و چانه‌زنیهای احتیاط‌آمیز نهفته است. به عنوان مثال می‌توان از قراردادهای ژنو در مورد حقوق دریاها نام برد؛ مضافاً اینکه چنین وجه تمایزی، تفاوت میان تدوین کنندگان قرارداد و قانون را در حقوق داخلی دچار ابهام خواهد نمود.

## • شرکت در عهدنامه‌های چند جانبه عمومی

کمیسیون حقوق بین الملل در یکی از پیش نویسهای سابق خود (ماده ۱ (۱) سی) یک معاهده عمومی چند جانبه را به عنوان معاهده‌ای که مربوط به استانداردهای حقوق بین الملل است و رویهم رفته با مصالح عمومی کشورها سروکار دارد، توصیف می‌کند. چنین عهدنامه‌ای در حقوق بین الملل، نزدیک‌ترین مصداق قاعده و قانون عمومی است. رویه سازمان ملل در تشکیل یک کنفرانس برای تنظیم یک عهدنامه این است که مسئله قرار و مدار در باب معاهده را به یک ارگان سیاسی محول کند. در نتیجه این رویه، مجمع عمومی و برخی از کشورهای باوک کمونیست از چنین ارگانی مستثنی شده‌اند. مغولستان و نیز آلمان شرقی، چین و ویتنام مدت مدیدی جزء اینگونه کشورها نبودند و در کنفرانس مربوط به حقوق دریاها که در سال ۱۹۵۸ در ژنو تشکیل شد، نماینده‌ای نداشتند. در کمیسیون حقوق بین الملل پیشنهاد شد که به کشورها باید این حق داده شود که بتوانند طرف این نوع معاهدات واقع شوند. این راه حل در یک پیش نویس موقتی به صورتی غیرقطعی به این ترتیب گنجانده شد که چنین حقی جز در مواردی که خود معاهده یا قواعد و مقررات یک ارگان بین المللی به نحو دیگر پیش بینی می‌کرد، وجود دارد. پیش نویس نهائی کمیسیون حقوق بین الملل متضمن مقرراتی در این زمینه نبود و پیشنهادات اصلاحی دایر بر اینکه کلیه کشورها حق شرکت در معاهدات چند جانبه را داشته باشند، مورد قبول قرار نگرفت.

## پانویسها:

۱. ماده ۸۴ عهدنامه وین. ضمناً عهدنامه مذکور از ۲۷ ژانویه ۱۹۸۰ از حیث امضا تکمیل و لازم الاجرا گردیده است. ایران عضو این عهدنامه نمی‌باشد. «مترجم»
2. International Court of Justice (I.C.J.)
  ۳. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری — ۱۹۲۵، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.
  ۴. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری — ۱۹۳۲، سری الف / ب، شماره ۴۶.
  ۵. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری — ۱۹۷۴.
  ۶. بند ۶ ماده ۲ منشور ملل متحد: «سازمان طوری اقدام خواهد کرد که کشورهای غیر عضو ملل متحد، عملیات خود را در حدودی که برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی لازم است، با این اصول منطبق نمایند».
7. Kelsen, The law of the United Nations, P. 106-110.
  ۸. ماده ۱۰ منشور ملل متحد: «در صورت اختلاف بین تعهدات اعضای ملل متحد ناشی از این منشور و تعهدات آنها ناشی از قراردادهای بین‌المللی دیگر، تعهدات ناشی از منشور اولویت دارند».
  ۹. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری — ۱۹۲۵، سری ب، شماره ۱۱، ص ۳۷.
  ۱۰. اصول مذکور که مستخذ از حقوق رُم است در مقام بیان این مطالب است که: ۱. هنگامی که کلمات عام بعد از کلمات خاص قرار گیرند، معنی کلمات عام محدود به همان دسته و طبقه کلمات خاص است.
    ۲. تصریح به یک شیء، شیء دیگر را مستثنی می‌کنند. «مترجم»
  ۱۱. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری — ۱۹۵۰، ص ۹.
  ۱۲. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری — ۱۹۵۰ و ۱۹۶۲، ص ۵۱۱ — ۵۱۳.
  ۱۳. مجموعه آرای دادگاه بین‌المللی دادگستری، ۱۹۵۰ — ص ۱۲۸، ۱۹۶۲، شماره ۳۱۹، ۱۹۷۱، شماره ۱۶ و ۱۹۸